رویاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

سوسوی ستاره‌ای

■ استودیوها از این شب‌های گرم تابستانی استفاده کرده‌اند و فیلم‌های پرستاره‌شان را به روی پرده نقره‌ای فرستاده‌اند؛ فیلم‌هایی اغلب میان‌مایه که احتمالا به واسطه ستاره‌هایشان می‌توانند سرپا بمانند.

■■■

هوپ اسپرینگز

Hope Springs

کی (مریل استریپ) و آرنولد (تامی لی جونز) زن و شوهر پا به سن گذاشته‌ای هستند که برای مشاوره و رفع مشکلات زندگی مشترک به نزد یک درمانگر مشهور (استیو کارل) در شهر کوچک هوپ اسپرینگز می‌روند، در حالی که به نظر می‌رسد هیچ مشکلی در زندگی آنها وجود ندارد. این کمدی را دیوید فرانکل کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را ونسا تیلر نوشته است. زمان نمایش فیلم ۱۰۰ دقیقه و درجه‌بندی آن پی. جی. ۱۳ است.

میراث بورن

The Bourne Legacy

در چهارمین فیلم مجموعه «بورن»، شخصیت اصلی که نامش در عنوان فیلم آمده حضور فیزیکی ندارد، داستان به موازات قسمت سوم مجموعه پیش می‌رود و شخصیت اصلی با نام آرون کراس (جرمی رنر) سرباز است که در یک پروژه نظامی توانایی‌های فوق بشری به او داده شده است. فیلمنامه را تونی گیلروی کارگردان نوشته و بر خلاف قبلی‌ها از رمان‌های رابرت لادلام اقتباس نکرده است. ریچل وایز، ادوارد نورتن، استیسی کیچ، اسکار آیزاک، آلبرت فینی، جوآن آلن، اسکات گلن و دیوید استراترن نیز در این اکشن دلهره‌آور ۱۳۵ دقیقه‌ای دارای درجه پی.جی.۱۳ حضور دارند.

دو روز در نیویورک

2Days in New York

ماریون (ژولی دلپی) که پنج سال پیش قهرمان فیلم «دو روز در پاریس» بود، از همسرش جدا شده و با فرزند خردسالش به نیویورک رفته است. خانواده او به دیدارش می‌آیند و با شخصیت‌های تازه‌ای سروکله‌شان پیدا می‌شود، زندگی او در آستانه یک نمایشگاه عکاسی به مرز بحران و انفجار می‌رسد. این کمدی را نیز خانم ژولی دلپی نوشته و کارگردانی کرده است و کریس راک، آلبر دلپی و آلکسیا لاندو از جمله بازیگرانش هستند. زمان نمایش فیلم ۹۶ دقیقه است.

مبارزه انتخاباتی

The Campaign

رییس یک مرکز گردشگری (زک گالیفیاناکیس) به عنوان سرپرست فعالیت‌های انتخاباتی رقیب یک نماینده کنگره آمریکا که نقش او را ویل فرل بر عهده دارد، انتخاب می‌شود و می‌توان حدس زد که چه هرج و مرجی بر انتخابات ایالت کالیفرنیا حکمفرما می‌شود. این کمدی را جی روچ کارگردانی کرده است و فیلمنامه‌اش را کریس هنچی و شاون هارول نوشته‌اند. جیسن سودیکیس، دیلان مک درموت، جان لیتگو، دن آیکروید و برایان کاکس نیز در این فیلم حضور دارند.

خودسرها

Freelancers

پسر یک افسر مقتول پلیس در شهر نیویورک به گروهی از پلیس‌های تکرو و خودسر می‌پیوندد و وقتی حقیقت درباره مرگ پدرش برملا می‌شود، نمی‌تواند از انتقام چشم بپوشد. این فیلم اکشن را فیلیپ کاسیوس نوشته و جسی ترو کارگردانی کرده است و رابرت دنیرو، فارست ویتاکر، کورتیس «۵۰ سنت» جکسن، دانا دلانی و بو گرت در آن بازی کرده‌اند. زمان نمایش فیلم ۹۶ دقیقه است.

چگونه «میراث بورن» به بازیگر و کارگردانی دیگر رسید

استقبال از توطئه‌ای بزرگ‌تر

جان هورن/ ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

نه مت دیمون بازیگر دلش می‌خواست فیلم «بورن» دیگری بسازد و نه پل گرینگرس کارگردان. وقتی هم که بازیگر مرد نقش اصلی شما و فیلمسازی که برای خودش یک پا ستاره محسوب می‌شود، هر دو از سودآورترین زنجیره فیلم‌هایتان کنار بکشند دیگر تکلیف‌تان معلوم است. اما در هالیوود امروز، هیچ‌کس به این آسانی از میدان به در نمی‌رود.

«میراث بورن» که روز جمعه (۲۰ مرداد) اکران می‌گیرد، راه‌حل جسورانه‌ای است که یونیورسال پیکچرز برای رفع سرگردانی خود در مورد ادامه دادن این مجموعه جاسوسی پیدا کرده. استودیو به جای آنکه بازیگر دیگری را برای ایفای نقش قبلی دیمون در نظر بگیرد -مثل موردی که هریسون فورد در نقش جک رایان مجموعه داستان‌های تام کلنسی جایگزین آلک بالدوین شد یا بازیگران نقش جیمز باند که یکی پس از دیگری آمدند- تصمیم گرفت پیرنگی موازی خلق کند که در آن بازیگری دیگر، جرمی رنر فیلم «صندوقچه رنج» و کارگردانی تازه، تونی گیلروی سازنده «مایکل کلایتون» به کار گرفته شده‌اند. دونا لانگلی، از مدیران یونیورسال، درباره سه فیلم «بورن» که در مجموع ۹۴۴ میلیون دلار در سراسر دنیا فروش بلیت داشته‌اند، می‌گوید: «این پرمنفعت‌ترین مجموعه فیلم‌های ما بود. بنابراین لازم بود که راهی پیدا کنیم.» البته گفتن این حرف آسان‌تر از انجام دادنش است.

یونیورسال و کپتیو انترتینمنت که موفق به خرید حق امتیاز تولید فیلم بر اساس رمان‌های «بورن» رابرت لادلام فقید شده بودند، پیش از انتخاب داستان و بازیگران فعلی در نظر داشتند دنباله‌ای بسازند که داستانش پیش از قسمت‌های قبلی می‌گذشت و بازیگر جوان‌تری را می‌شد در نقش جیسن بورن گماشت. گیلروی در ابتدا کار روی این پروژه را نپذیرفت چون مطمئن نبود که داستان ارزش آن همه کار را داشته باشد. حتی بعد از تثبیت این داستان هم استودیو و فیلمسازانش در مورد بازیگرانی غیر از رنر فکر می‌کردند و نام افرادی مثل رایان گازلینگ و تام هاردی در فهرست‌شان بود. بعدا در زمان تولید فیلم مدام نیش و کنایه‌هایی از جانب گرینگرس که معتقد بود فیلم چهارم باید «اطناب بورن» نامیده شود و دیمون که توانایی‌های گیلروی را دست کم می‌گرفت، به گوش می‌رسید.

در تابستانی که «رزمناو» یونیورسال با صد میلیون دلار فروش قافیه را باخته است و «سفیدبرفی و شکارچی» آن تقلا می‌کند که خرجش را دربیاورد، این استودیو نیاز مبرمی به این دارد که «میراث بورن» ۱۳۰ میلیون‌دلاری با تماشاگران ارتباط برقرار کند. این داستان جاسوسی هوشمندانه که پر از توطئه‌ها و رودست زدن‌هاست، برخلاف بسیاری از مجموعه‌های موفق، نقدهای خوبی گرفته و مورد توجه سینماروهای سالخورده‌تری است که به بیشتر فیلم‌های پرخرج بازاری تابستان اعتنای چندانی ندارند. استودیو می‌خواهد این فیلم علاوه بر آنکه روی پای خود بایستد، راه ورود به مجموعه فیلم‌هایی تازه باشد. یونیورسال تلاش کرده است تا هویت مستقلی برای «میراث بورن» بسازد که داستانش پیرامون برنامه‌ای مخفی برای ساختن سربازان ابرانسان دور می‌زند. با این حال، رنر می‌گوید برخی از دوستانش هنوز به اشتباه فکر می‌کنند که او نقش شخصیتی را ایفا می‌کند که قبلا دیمون بازی کرده بود. «هویت بورن» را داگ لیمن در سال ۲۰۰۲ ساخت و بعد، دیمون و گرینگرس در «برتری بورن» سال ۲۰۰۴ و «اولتیماتوم بورن» ۲۰۰۷ همکاری کردند. فیلم اخیر بهترین نقدها را در آن سه‌گانه دریافت کرد، پرفروش‌تر از همه بود و برنده سه جایزه فنی اسکار شد. جاسوس مبتلا به فراموشی در آن فیلم نه فقط همه معماهای مربوط به هویت خود را حل کرده بود بلکه دولتی‌های فاسد را نیز به سزای کارشان رسانده بود. دیمون و گرینگرس که بعدا فیلم «منطقه سبز» را ساختند، اعلام کردند که نمی‌خواهند فیلم «بورن» دیگری را بدون همکاری یکدیگر بسازند و وقتی گرینگرس به نظرش رسید که فیلمنامه فیلم چهارم ارزشی ندارد، کار مجموعه تمام‌شده به نظر می‌رسید. با این حال فرانک مارشال، تهیه‌کننده همه فیلم‌های «بورن» می‌گوید: «همه هیجان داشتند که یک فیلم دیگر بسازند، فقط این سوال مطرح بود که با کدام داستان؟» در سال ۲۰۰۸، هنگامی که دیمون و گرینگرس سرگرم ساختن درام «منطقه سبز» درباره عراق جنگ‌زده بودند، یونیورسال نویسنده‌ای به نام جورج نولفی را برای این کار استخدام کرد که روی فیلمنامه «اولتیماتوم بورن» کار کرده بود- و بعدا «دایره مقدرات» را نیز با بازی دیمون نوشت و کارگردانی کرد. استودیو تصمیم داشت فیلم تازه «بورن» در تابستان ۲۰۱۰ به روی پرده بیاید اما هیچ‌کس از فیلمنامه نولفی خوش‌اش نیامد و جاشوا زیمر (نویسنده فیلم تازه «روبوکاپ») تلاشی جداگانه و به همان اندازه از نظر تهیه‌کنندگان ناموفق انجام داد. چند نویسنده دیگر نیز ایده‌هایی را مطرح کردند که به گفته مارشال «هیچ کدام واقعا کلیک نخورد.»

با آنکه ایده انتخاب مجدد بازیگر برای یک نقش قبلا در مورد فیلم‌های جیمز باند جواب داده بود -احتمالا به استثنای جورج لازنبی و پیرس برازنان- چنین حرکتی در تضاد با ذات فیلم‌های «بورن» به نظر می‌رسید. برخلاف فیلم‌های باند، فیلم‌های بورن ریشه در نوعی واقعیت دارند و انتخاب یک بازیگر دیگر در آنها غیرطبیعی به نظر می‌رسد. از طرف دیگر، چطور ممکن است دو بازیگر نقش یک نفر را بازی کنند که به فراموشی دچار شده است؟ کدام‌یک از آنها نمی‌تواند به یاد بیاورد؟ مارشال درباره انتخاب بازیگری دیگر برای این نقش می‌گوید: «من می‌گفتم هیچ‌کس آن را باور نمی‌کند.»

> **نکته**
> فیلم گیلروی برخلاف دو فیلم گرینگرس خیلی از حرکات سرگیجه‌آور و تند دوربین بهره‌مند نیست. فیلم اندکی رسمی‌تر و روشنفکرانه‌تر است و گیلروی درصدد رفع و رجوع اشتباه محاسبه‌های فیلم‌های قبلی است

گیلروی یکی از اعضای گروه نگارش فیلمنامه در فیلم‌های قبلی «بورن» بود ولی حرفه خود را در خارج از این مجموعه و با کارگردانی فیلم‌هایی مانند «مایکل کلایتون» و «ریاکاری» تثبیت کرده بود. گیلروی در نیویورک به سر می‌برد و پیش از آن به نحوه کارگردانی «برتری بورن» توسط گرینگرس اعتراض کرده بود. در مقابل، دیمون هم در مصاحبه‌ای درباره فیلمنامه «اولتیماتوم بورن» گفته بود: «غیر قابل خواندن است... اگر این چیزهایی که او نوشته است را در eBay بگذارم، کارش تمام است.»

بنابراین وقتی دو مدیر تولید فیلم به در خانه گیلروی رفتند، توقع زیادی نداشتند و او هم تمایل چندانی نشان نداد. اما چند هفته بعد، او تماس گرفت و این ایده را مطرح کرد: «چه می‌شود اگر متوجه شویم که توطئه‌ای بسیار بزرگ‌تر در جریان بوده است؟» چه می‌شود اگر سازمان سیا یک برنامه مخفی موسوم به «تریدستون» داشته باشد و وزارت دفاع برنامه‌ای دیگر و به همان اندازه مخفیانه که «آوتکام» نام دارد؟ گیلروی که فیلمنامه را با کمک برادرش دن نوشت، این را در ذهن داشت که دولت آمریکا از داروهایی برای تغییر دادن شیمی بدن سربازها -از جمله جرمی رنر در نقش آرون کراس- به منظور بالا بردن کارایی عضلانی، تجدید قوای عصبی و عدم احساس درد استفاده می‌کند

وقتی دولت تصمیم می‌گیرد که برنامه را از میان ببرد، کراس از یک پژوهشگر (ریچل وایز) کمک می‌گیرد تا به گروهی از ماموران مخفی به سرکردگی اریک بایر (ادوارد نورتن جونیور) که آزمایش‌های وزارت دفاع را اداره می‌کنند، حقه بزند. چند نفر از بازیگران کهنه‌کار که در فیلم‌های قبلی «بورن» نقش داشتند، از جمله جوآن آلن، آلبرت فینی، اسکات گلن و دیوید استراترن نیز در صحنه‌هایی کوتاه حضور دارند. به این ترتیب، روایتی که کراس محور آن است به جریان می‌افتد بدون آنکه در را به روی روایت قبلی ببندد.

گیلروی که در مورد این موضوع بسیار تحقیق کرده و نهایتا تصمیم گرفته بود پروژه ۱۳۰میلیون‌دلاری را کارگردانی کند، احساس می‌کرد که چنین موضوعی مناسب و منطقی است و می‌تواند فیلم‌های بعدی «بورن» را به پیش ببرد. وی درباره اقدام برای ابرانسان ساختن از سربازان می‌گوید: «فیلم ما علمی-تخیلی نیست. این واقعا دارد اتفاق می‌افتد. صرفا یک موضوع مهندسی ژنتیک یا مهندسی دارویی نیست.»

برای نقش اصلی چند بازیگر دیگر مثل اسکار آیزاک (که در فیلم فعلی نقش دیگری دارد)، گرت هادلاند، جوئل اجرتن و کالین فارل در نظر گرفته شده بودند. در ابتدا رنر را برای این نقش خیلی پیر می‌دانستند اما سازندگان فیلم بعد از ملاقات با این بازیگر -که اکنون ۴۱ سال دارد- در برلین و سر صحنه «هنسل و گرتل: شکارچیان جادوگر» به این نتیجه رسیدند که گزینه مناسب ایفای این نقش خود اوست.

فیلم گیلروی برخلاف دو فیلم گرینگرس خیلی از حرکات سرگیجه‌آور و تند دوربین بهره‌مند نیست. فیلم اندکی رسمی‌تر و روشنفکرانه‌تر است و اگر با دقت نگاه کنید، متوجه می‌شوید که گیلروی درصدد رفع و رجوع بعضی از اشتباه محاسبه‌های فیلم‌های قبلی «بورن» است. مارشال، تهیه‌کننده‌ای که همیشه خوشبین است، می‌گوید اگر «میراث بورن» با مخاطبان ارتباط برقرار کند، گزینه‌های متعددی برای ساختن فیلم‌های بیشتر «بورن» مهیاست. «اینکه مجموعه به کجا می‌رود و چه کسی به آن بازمی‌گردد، موضوعی است که هنوز در موردش تصمیم نگرفته‌ایم. در خیلی از جهات می‌توانیم حرکت کنیم.»

منبع: لس آنجلس تایمز

عکس: CinemaBlend

گفت‌وگو با تونی گیلروی، نویسنده و کارگردان «میراث بورن»

فیلمی در مورد بقا

مایک رایان

تونی گیلروی که فیلمنامه سه فیلم اول بورن را نوشته بود و می‌خواست چهارمین فیلم را هم بنویسد و هم کارگردانی کند، در ابتدای کار با مشکل خاص و منحصربه‌فردی رو به رو بود: چگونه می‌توان چهارمین قسمت مجموعه‌ای را بدون شخصیت اصلی که نامش در عنوان‌بندی آمده (و نقش او را بازیگر مشهوری مثل مت دیمون ایفا کرده است) ساخت؟ راه‌حل گیلروی این بود که «میراث بورن»، فیلمی که جیسن بورن در آن حضور ندارد (با آنکه شخصیت‌های دیگر خیلی درباره او صحبت می‌کنند) نه یک دنباله باشد و نه یک پیش-دنباله (که داستانش قبل از قسمت‌های قبلی اتفاق می‌افتد). به جای آن، داستان «میراث بورن» همزمان با رویدادهایی که در «اولتیماتوم بورن» تصویر شده است، پیش می‌رود. گیلروی در این گفت‌وگو از چالش‌های ساختن فیلم چهارم بدون ستاره سه فیلم اول می‌گوید و توضیح می‌دهد که چرا داستان «میراث بورن» همزمان با «اولتیماتوم بورن» می‌گذرد و آیا احساس او نسبت به داگ لیمن و پل گرینگرس، کارگردان‌های فیلم‌های قبلی که همیشه با آنها درگیر بود، تغییر کرده است یا خیر.

■■■

در غیاب عنصر فراموشی که در فیلم‌های مت دیمون حضور داشت، به نظر می‌رسد که ماموریت این شخصیت، آرون کراس، خیلی سرراست‌تر است.

خب، وقتی او فیلم را شروع می‌کند، نمی‌داند با چه چیزی باید مبارزه کند. منظورم این است که وارد کشمکش اخلاقی نشده است. اما مساله او به همان اندازه اساسی است و به همان اندازه مبرم که برای جیسن بورن بوده است. اما او مشکلی بسیار بسیار متفاوت دارد. این یک مشکل اخلاقی نیست و مشکلی در مورد هویت هم نیست -او دقیقا می‌داند که کیست و از کجا آمده است. مساله‌اش این است که ترجیح می‌دهد به همان‌جایی که از آن آمده است، بازنگردد. این فیلم همچنین فیلمی در مورد بقاست.

شنیده‌ام که پیشتر گفته بودید به نظر شما جنبه فراموشی جیسن بورن است که باعث می‌شود او جالب باشد؛ اینکه او شبیه به ماست ولی در همان حال شبیه به ما نیست. آرون کراس مثل ما نیست.

من با اینکه گفتید، مخالفم. به نظر من به جهات بسیار با این شخصیت راحت‌تر می‌توان ارتباط برقرار کرد تا جیسن بورن.

جالب است. چرا؟ آرون کراس برخلاف بورن داروهایی دریافت می‌کند که به او هوش و قدرت خارق‌العاده‌ای می‌دهد. به همین دلیل گفتم که او مثل ما نیست.

راستش هیچ مورد واقعا علمی-تخیلی در اینجا در میان نیست -ما هم خیلی به این مساله نمی‌چسبیم. تغییراتی هم که در او به وجود آمده خیلی خیلی کوچک است. اما مساله واقعا اساسی، موضوع فیزیکی نیست. مساله او مساله بقاست. اما موضوع عمیق‌تری که بعد از زنده ماندن وجود دارد این است که آیا دلش می‌خواهد دیگر آن کسی نباشد که تاکنون بوده است؟

چطور به ایده قرص‌هایی که کارایی شخص را بالا می‌برند، رسیدید؟ چون چنین چیزی را اصلا در فیلم‌های جیسن بورن ندیده بودیم.

می‌دانید، ما هرگز در مورد اینکه نتیجه برنامه‌های قبلی کاملا چه بوده است، نمی‌گوییم. جا برای اشخاصی که خیلی طرفدار این مجموعه هستند، باز است تا عمیقا در مورد مساله تحقیق کنند. من مطمئنم افرادی که در اسطوره‌شناسی فیلم‌های قبلی خیلی دقیق می‌شوند، چیزهای جالبی در این مورد خواهند یافت. ولی این برنامه‌ای متفاوت با آن است که جیسن بورن درگیرش بوده است.

یک نکته بسیار جالب این است که داستان فیلم همزمان با وقایع فیلم «اولتیماتوم بورن» اتفاق می‌افتد.

کاری که هیچ‌کس قبلا نکرده بود. این نمی‌گویم که یعنی ما خیلی باهوش یا خیلی معرکه هستیم، مساله این است که هیچ‌کس قبلا فرصتی برای چنین کاری پیدا نکرده بود. چیزی که واقعا برای این کار نیاز داریم، یک شخصیت است. بعد از بازی با آن ایده‌ها و یکی، دو هفته سر و کله زدن با آنها، ناگهان سر و کله شخصیت پیدا می‌شود. ممکن است از این حرف‌های دری‌وری گفته شود درباره اینکه این یک لحظه «جادویی» یا «سحرآمیز» است ولی به هر حال یکی از آن لحظات الهام‌بخش است که در هر کاری یکی، دو بار پیش می‌آید. به خودتان می‌گویید: «وای، نگاه کن. قبلا فکرش را هم نکرده بودم و حالا اینقدر برایم مهم شده است.»

وقتی معلوم شد که مت دیمون قرار نیست به این کار بازگردد، شما در کجای این فرآیند بودید؟

من کاملا بیرون بودم. سال‌ها بود که درباره‌اش صحبتی با من نشده بود. کار من با «اولتیماتوم» وقتی به پایان رسید که فیلمنامه را تحویل دادم و به «مایکل کلایتون» مشغول شدم. سال‌ها گذشت و خیلی‌ها سعی کردند بفهمند که چگونه باید جیسن بورن را ادامه داد و بالاخره به این نتیجه رسیدند که بهتر است آن را کنار بگذارند. مدتی بعد از آن بود که به من تلفن شد و گفتند ملاقاتی داشته باشیم؛ فقط به عنوان یک نفر که مشکل را حل کند. می‌خواستند بدانند راهی برای پیشروی وجود دارد یا نه و گفت‌وگوی ما از همین‌جا شروع شد. وقتی نوبت به من رسید، مت (دیمون) و پل (گرینگرس) مدت‌ها بود که رسما از کار کنار کشیده بودند.

آیا همیشه می‌خواستید که این پروژه را کارگردانی کنید؟ می‌دانم که با داگ لیمن و پل گرینگرس اختلاف‌هایی داشتید. آیا گفتید: «من فیلمنامه را کار می‌کنم، ولی باید مسوولیت کارگردانی را به خودم بدهید؟»

نه، به هیچ وجه. در مراحل اولیه حتی به نوشتنش هم فکر نمی‌کردم. واقعا فکر می‌کردم برای دو هفته سر این کار آمده‌ام - نویسنده‌ها همیشه از این کارها می‌کنند، شاید روی یک صحنه یا پایان‌بندی یا بخشی از فیلم کار کنند. اگر بتوانید کارتان را خوب انجام بدهید، دستمزد خوبی هم می‌گیرید. اولش به خودم گفتم: «دو هفته وقت آزاد دارم روی این کار کنم.» بعد جالب‌تر شد.

جایی خوانده‌ام که شما «اولتیماتوم بورن» را ندیده‌اید. بعدا آن را تماشا کردید؟

راستش آن فیلم را دیده بودم. وقتی اولین بار با کارگزارهایی ملاقات کردم که می‌خواستند من کار را انجام بدهم، از این حربه استفاده کردم تا از جلسه گذاشتن معاف بشوم. (می‌خندد.) گفتم: «می‌دانید چیست؟ من «اولتیماتوم» را ندیده‌ام. فقط چند تکه‌ای را جسته گریخته دیده‌ام. اگر فکری به نظرم رسید، به شما تلفن می‌زنم.» دو هفته بعد تلفن زدم.

یک موقع با مت دیمون صحبت می‌کردم. در اشاره به «اولتیماتوم بورن» گفت فیلمبرداری این کار پیرش کرد.

من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده بود. هیچ راهی برای آنکه بدانم، ندارم.

حالا که یک فیلم بورن را کارگردانی کرده‌اید، می‌توانید با لیمن یا گرینگرس همدردی کنید؟ آیا بیشتر از قبل با نظرشان موافق هستید؟

چیز به‌خصوصی در مورد آنها نمی‌گویم. فکر می‌کنم وقتی سراغ چنان فیلم‌های واقعا بزرگی می‌روید، باید احترام بیشتری برای ریدلی (اسکات)ها، جیمز کامرون‌ها و اسپیلبرگ‌ها -آدم‌هایی که واقعا از عهده نمایش‌های بزرگ برآمده‌اند- قایل شوید.

دل‌تان می‌خواهد اکشن دیگری را کارگردانی کنید؟ «میراث بورن» خیلی با «مایکل کلایتون» فرق دارد.

(می‌خندد.) باید بگویم، بله. فقط در حلقه هفتم این فیلم بیشتر از همه «مایکل کلایتون» کات زدیم.

کوتاه شده از هافینگتن پست

چشم‌اندازی در مه

درباره مجموعه فیلم‌های «بورن»

سرگشتگی، انتقام و باز هم سرگشتگی

هومن داودی

■ جیسن بورن در سال ۱۹۸۰ و با رمان «هویت بورن» نوشته رابرت لادلام به دنیا معرفی شد. این رمان هم به فروش بالایی دست پیدا کرد و هم منتقدان به‌گرمی از آن استقبال کردند. مثلا پیتر کانون در «پابلیشرز ویکلی» آن را بهترین نوول جاسوسی تاریخ بعد از «جاسوسی که از سردسیر آمد» جان لوکاره خواند. هشت سال بعد هم یک مینی سریال به همین نام و با بازی ریچارد چمبرلین در نقش جیسن بورن ساخته شد که یک نامزدی گلدن‌گلوب به دست آورد و مهجور ماند. دهه ۸۰ میلادی زمان مناسبی برای راه پیدا کردن این جاسوس همه‌فن‌حریف به دنیای سینما نبود.

فاجعه ۱۱ سپتامبر در اوایل قرن ۲۱ سرنوشت جهان را تغییر داد. مسلما سینما هم از این تغییر و تحولات عمده مصون نبود. فروریختن برج‌های تجارت جهانی که سمبل تمدن و فرهنگ شهرنشینی آمریکایی بود، به هویت آمریکایی‌ها لطمه زد. آنها از نزدیک شاهد از هم پاشیدن هرآنچه به آنها هویت و اصالت می‌داد بودند و قطعا این بهترین زمان برای ساخته شدن و دیده شدن فیلمی بود که یک جاسوس (یک «شهروند آمریکایی») به دنبال هویت گم‌شده‌اش است و می‌خواهد بانیان مخدوش شدن هویتش را به سزای اعمال‌شان برساند. «هویت بورن» بر این بستر تاریخی و به شکلی وفادارانه به رمان لادلام (که به شکلی جزییات‌پردازانه نسبت به زمان ساخته شدنش به‌روز شده بود) در سال ۲۰۰۲ بر پرده‌ها آمد و با برخورد گرم منتقدان و سینماروها روبه‌رو شد. طراحی و اجرای سکانس‌های اکشن فیلم فوق‌العاده بود و از نماهای بسیار کوتاه و قطع‌های زیاد در تدوین این سکانس‌ها خبری نبود. فیلم شخصیت‌پردازی درستی داشت و رابطه عاطفی بین جیسن و ماری پراحساس و پذیرفتنی از کار درآمده بود. تیم بازیگری قدرتمند «هویت بورن» هم بازی‌هایی یکدست و عالی ارایه دادند. از همه بهتر مت دیمون بود که چه در صحنه‌های عاطفی و چه در سکانس‌های اکشن، توانایی‌های بازیگری خود را به رخ کشید. اما قسمت دوم، «برتری بورن»، همزمان با اوج سیاست‌های جنگ‌طلبانه جورج بوش در عراق و آمریکا در سال ۲۰۰۴ به نمایش درآمد. خط اصلی رمان و به تبع آن فیلم بیشتر حول محور انتقام می‌گشت. عشق زندگی بورن یعنی ماری، به شکلی ناجوانمردانه کشته می‌شود و بورن برای انتقام‌گیری از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. درام و شخصیت‌پردازی در قسمت دوم کمرنگ‌تر شدند و سکانس‌های نفسگیر اکشن جایش را گرفتند. پل گرینگرس که صندلی کارگردانی را از داگ لیمن تحویل گرفته بود، فضای پرتنش‌تر و پرتحرک‌تری به فیلمش داد تا خط داستانی نسبتا نحیف فیلم به چشم نیاید. در این قسمت، همچنان

اولتیماتوم بورن

قدرت بازیگری و شاخص‌های فنی فیلم V یک سر و گردن از اکثر محصولات هالیوودی بالاتر بود. اما بهترین قسمت این مجموعه در سال ۲۰۰۷ و با نام «اولتیماتوم بورن» به بازار آمد. آمریکای خسته و دل‌زده از جنگ‌طلبی‌ها و ماجراجویی‌های جمهوریخواهان داشت به سمتی گرایش پیدا می‌کرد که در سال بعدش، برای اولین بار در تاریخ، یک رنگین‌پوست برنده انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده شود. قسمت سوم فیلم، که دوباره هماهنگ با روح زمانه‌اش ساخته شد، دیگر به رمان لادلام ارتباط زیادی نداشت. فیلم، بورنی را به تصویر می‌کشید که دیگر مثل سابق، بی‌ترحم، دشمنانش را از پای درنمی‌آورد. در اوایل فیلم بورن در مسکو به پلیسی روسی که می‌ترسد به دست او کشته شود می‌گوید: «دشمنی من با شماها نیست.» در فصل فوق‌العاده تعقیب‌وگریز در مراکش، بورن در آن واحد در دو موقعیت شکار و شکارچی قرار می‌گیرد. این سرگردانی قهرمان فیلم و موقعیت پیچیده‌ای که در آن قرار دارد، مستقیما با موقعیت آمریکایی‌هایی که وارد جنگی به‌ظاهر ناتمام شده‌اند و راهی برای خروج از آن ندارند ارتباط پیدا می‌کند. «اولتیماتوم بورن» حلقه‌های زنجیر مخدوش شدن هویت جیسن بورن را یکی‌یکی دنبال می‌کند تا در نهایت به بلندمرتبه‌ترین سران سی‌آی‌ای می‌رسد. در واقع سر همه پیکان‌ها به خانه و گردانندگان کشور برمی‌گردد. بورن هم در نهایت با رسوا کردن آنها، خود را به آب می‌زند و می‌گریزد تا با هویت جدیدی که پیدا کرده (دیوید وِب) از نظرها دور بماند. درام حضور پررنگ و قدرتمندی در قسمت سوم دارد و فیلم به شکلی هوشمندانه، در عین استقلال، به دو قسمت پیش از خود هم معناهای تازه‌ای می‌بخشد. «اولتیماتوم بورن» از نظر شاخص‌های فنی و ریتم یکی از قله‌های کم‌نظیر هالیوود محسوب می‌شود. گرینگرس در این فیلم موفق شده با استفاده خلاقانه از عناصر بصری و شنیداری ریتمی نفسگیر و پرهیجان ایجاد کند. قاب‌بندی، کورئوگرافی، اجرا و تدوین هر کدام از فصل‌های اکشن فیلم، یک کلاس درس تمام‌عیار برای اکشن‌سازان است. در قسمت چهارم این مجموعه که به‌تازگی با نام «میراث بورن» به نمایش درآمده، سکان کارگردانی به تونی گیلروی که فیلمنامه‌نویس هر سه قسمت بوده سپرده شد. بعد از به توافق نرسیدن سران کمپانی یونیورسال با گرینگرس، مت دیمون هم که شرط حضورش در قسمت چهارم را کارگردانی گرینگرس قرار داده بود، از پروژه کناره گرفت و جرمی رنر جایگزینش شد. با دیدن آنونس‌های جذاب «میراث بورن»، امید زیادی به وجود آمده که این قسمت هم مثل قسمت‌های پیش، تریلری جذاب، پرهیجان و مطابق با روح زمانه‌اش باشد.